

درس پانصد و هفدهم

بحث راجع به صفت علم (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

کیفیت وجود صورت علمیه در علم پروردگار

در جلسه قبل خدمت رفقا عرض شد که صور علمیه در علم عنائی حق با آنچه را که در ذهن و نفس خود داریم تفاوت دارد. صور علمیه در نفس ما مسبوق به عدم است و محتاج به آن معلوم بالعرض خارجی است. تا یک محکی^۱ عنه و معلوم بالعرض خارجی نباشد صورت علمیه برای ما حاصل نخواهد شد و این به سلسله علل و اسباب احتیاج دارد. فرض کنید در مورد مبصرات، شرط حصول صور علمیه بصر است و اگر شما چشمتان را ببندید نمی دانید چه کسی در اینجا نشسته است حتماً باید چشم باز باشد یا اینکه چشمتان را باز کنید ولی کسی در اینجا نشسته نباشد باز در واقع چیزی را نمی بینید یا چشمتان باز باشد ولیکن یک حجاب و ستاری بین شما و مرئی باشد باز در این صورت امکان برای صورت علمیه نیست. این به معلوم بالعرض خارجی احتیاج دارد تا اینکه آن معلوم بالذات در نفس نقش ببندد و تحقق خارجی پیدا بکند ولی آیا همین مسئله در علم عنائی حق نسبت به اشیاء خارجی هم هست؟ شکی نیست در اینکه صورت علمیه عبارت از آن محکی خارجی است یعنی آنچه را که در خارج تحقق پیدا کرده است. ممکن است که تصور کنیم شیئی در خارج تحقق پیدا نکرده ولیکن صورت علمیه اش در علم عنائی حق موجود است؟! مگر علم پروردگار کامپیوتر است یا اینکه فرض کنید در سی دی و از این حرف ها گذاشته اند که حالا بعداً در خارج صورت خارجی به او بدهند؟! بلکه آن صورت علمیه در علم پروردگار عبارت از نفس وجود شیء و نفس تحقق شیء است.

تصور دو نحوه وجود توسط فلاسفه برای علم عنائی حق

در اینجا فلاسفه برای علم عنائی حق در مقام بسط یا در مقام اجمال دو نحوه وجود تصور کردند؛ وجود اول وجود اجمالی است که در آن وجود اجمالی که هنوز بسط و تعیین خارجی پیدا نکرده اصل و حقیقت هر چیزی به نحو اجمال در آن ظرف علم عنائی حق موجود است؛ یعنی مقام بسط، همین تحقق خارجی اشیاء فرض شده که در بستر زمان هر لحظه صورتی متفاوت با صورت دیگر وجود خارجی پیدا می کند و همین طور

در گردش زمان، صور متعدده‌ای هست که این صور متعدده به یک صورت اجمالی ازلاً مسبوق است و در ازل این صورت اجمالی بوده است منتها در طی زمان این صورت اجمالی تحقق خارجی پیدا می‌کند و براین اساس آیات شریفه‌ای را که در قرآن حکایت از علم تفصیلی نسبت به عواقب عمل مشرکین و منافقین هست تأویل و توجیه کردند؛ ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَيَعْلَمَنَّ آلَ الَّذِينَ كَذَبُوا﴾^۱ در آیات قرآن زیاد داریم؛ ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ و در سوره فتح^۲ و سوره حدید^۳ است و در سور دیگر هست که ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ و امثال ذلک که در تمام اینها این علم را در باب توجیه که این علم متأخر از عمل است زیرا خدای متعال در اینجا علم منتسب به خود را متعلق به عمل افراد در خارج در مقام امتحان و اختبار و انتساب کرده است. ما این حادثه و پدیده را به وجود آوردیم تا صابرین از غیر صابرین شناخته بشوند و تا خدا ثابتین در راه و عدم ثابتین را بداند و تا خدا راستگویان و صادقین را از کاذبین بداند. مقصود از این علم چیست؟ اگر مقصود این علم آن حقیقت ذهنیه و کیفی است که مثل ما وجود ذهنی برای پروردگار حاصل بشود، طبعاً این باطل است و لازمه این سبق به جهل است. پس منظور این چیست؟ منظور علم تفصیلی در مقام بسط است یعنی قبل از اینکه صدق این شخص مشخص بشود این صدق، صدق مخفی، مکنون، مستتر در فرد بود و هنوز صدق برای افراد مشخص نبود، امتحان نیامده و بین صادق و کاذب مشخص نشده است. وقتی که این امتحان آمد این صدق بارز و ظاهر و آشکار شد. حکم به جهاد تا نیامده همه بله بله قربان می‌گویند اما وقتی که حکم آمد آن کسی که در میدان می‌آید و نمی‌آید و یا آن کسی که در صف مقدم می‌آید و آن کسی که آخر می‌ایستد آنجا معلوم می‌شود.

تلمیذ: بقیه افراد بله در آنجا مشخص می‌شود اما مسئله نسبت به ذات...

استاد: من الآن دارم مسئله را به ذات می‌برم. پروردگار متعال می‌داند که این شخص در آینده صادق، ثابت قدم، اهل صدق و اهل خلوص خواهد بود ولیکن این علم او صورت خارجی پیدا نکرده و هنوز ظهور و بروز خارجی پیدا نکرده است. اگر خدا بگوید که فلانی آدم خوبی است که تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جمله عمر و ابوبکر اعتراض می‌کنند که پس چرا ما را نگفتی؟! فرض بکنید اگر خدا بگوید که حذیفه آدم خوبی است همین عثمان و عبدالرحمن عوف اعتراض می‌کنند که چرا ما را نگفتی؟ ما هم آدم خوبی هستیم! این صدق الآن صدق مخفی و مستتر است. یک حکم به جهاد می‌آید آن گربه‌هایی که باید از

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۸۱

«پس همانا خداوند البتّه می‌داند چه کسانی راست گفته‌اند، و چه کسانی دروغ گویند؟»

۲. سوره فتح (۴۸) آیه ۱۸.

۳. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

جنگ اُحد فرار کنند سه روز می گذارند فرار می کنند^۱ بیخود فرار نکردند چون باید بعداً وجود اسلام به اینها منیع و عزیز و متین باشد، رفتند که خودشان را از دستبرد و اینها حفظ کنند که بعداً اسلام را تحویل بگیرند و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [ادامه پیدا کند]! اینها قصد خیر داشتند و نمی خواستند یک وقت گزندی به وجود مبارک بیاید! می خواستند همین طور سالم و تر و گل بمانند که بعداً خلافت رسول خدا را حفظ کنند! بالأخره کسی باید اسلام را نگه دارد! آن امیرالمؤمنین علیه السلام بود که اصلاً در جنگ ها تکه تکه شد و نودتا [زخم کاری] در جنگ اُحد برداشت^۲ و در سر عمر بن عبدود زد^۳ و حضرت حتماً دیده که خیلی برای اسلام شاید [فایده] ندارد ولی آنهایی که حساب کردند باید بمانند و بعد این میراث پیغمبر را نگه دارند و خلاصه به اهلش برسانند بقاء اینها [مهم است]!

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند گاهی اوقات که می شنیدند مثلاً کسی از این آقایان برای یک شکستن دست و پا به امریکا رفته و در آنجا معالجه شده یا به لندن و امثال ذلک رفته برای اینکه یک ترکی برداشته یا سرش درد گرفته است، می فرمودند: آقا اینها وجودشان برای اسلام عزیز است ما که قابل نیستیم، وجود و عدم ما یکی است! نباید شما نیت بد کنید چون اینها قصد خیر دارند و خلوص نیت دارند و می خواهند وجودشان را برای حفظ اسلام و نظام نگه دارند، برای این است پس ارزش هم دارد. امریکا که سهل است اگر کرور کرور و میلیارد و میلیارد هم خرج بشود ارزش این را دارد که این وجود موجودات نفیسه و محترمه باقی بمانند ولی ما نه، وجود و عدم مان یکی است.

این بزرگواران هم همین طور هستند اینکه از جنگ فرار می کردند یا نمی آمدند و پشت می رفتند مخفیانه پنهان می شدند و فقط امیرالمؤمنین علیه السلام بنده خدا را جلو می انداختند به خاطر این بود که می دیدند آن اسلامی را که باید نگه دارند [این طور حفظ می شود] و واقعاً هم درست فکر می کردند! آن اسلامی که باید ابوبکر پیشوای آن بشود همان ابوبکر هم باید امام آن بشود و آن اسلام به درد امیرالمؤمنین نمی خورد! آن اسلام به درد امام حسن و امام حسین علیهما السلام نمی خورد آن اسلامی که یک مشت گوساله و گوسفند بخواهند برای آن امام رکوع و سجود کنند همین ها سالم بمانند که تحویل بگیرند و خلق الله را به مقصد برسانند!! بیشتر زحمت امیرالمؤمنین زیاد می شود!! اما نه، اسلام او به درد همان چهار پنج نفر می خورد حالا سلمانی این وسط پیدا بشود، اباذر بیچاره ای و مقدادی به درد آنها می خورد و با همدیگر خوش هستند ولی آن جمعیت و آن

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۸۴؛ تقریب المعارف، ص ۳۲۰؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۱۹۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۲.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۱۹؛ عنوان بصری، ج ۲، ص ۶۷.

۳. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۲۰؛ معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۵۲.

ابهت اسلام و ... [باید برای آنها باشد] و خلاصه گروهی این گروهی آن پسندند.^۱ خلاصه خدا برای هر کسی دروتخته را جور کرده است. چطور این مسئله باید معلوم بشود؟ باید حکم به جهاد بیاید.

قضیه انفاق و در مقام اخلاص انقیاد بنده و مکلف در افراد، مختلف است. اگر خدا بگوید که در این شهر آدم چیز هست کسی نمی‌آید. اگر خدا بگوید که باید علی امام بشود همه اعتراض می‌کنند که آقا مگر خون علی قرمزتر از ما است؟! نه، باید یک حکم به صدقه بیاید که هر کسی پیش پیغمبر می‌رود مفت و مجانی نباشد؛ ﴿فَقَدْ مُؤَبِّي نَ يَدَى نَجَّوَى كُمْ صَدَقَةٌ﴾^۲ وقتی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌روید و یک ساعت وقتش را می‌گیرید همین طوری نیست نه آقا! یک گوسفند بردارید ببرید یا فرض بکنید دو تا چیز ببرید، خواستید هم بنشینید با پیغمبر حرف بزنید عیب ندارد. همین طوری به آنجا می‌روید، از خانه فرار کردید با زنتان دعویاتان شده می‌گویید که حالا کجا برویم؟ پیش پیغمبر برویم یک خرده پیغمبر برایمان حرف بزند و فلان بکند. نه آقا اگر دعویاتان نمی‌شد پیش مخدره بودی! ده سال هم پیغمبر یادت نمی‌آمد! اگر حکم به صدقه نمی‌آمد دیگر بین علی و غیر علی فرق قائل نمی‌شد. همه می‌گفتند که چرا ما نه؟ چرا برای ما این طوری [نیست]؟ حکم به صدقه و انفاق و مجاهده می‌آید. این علم، علم در مقام بسط است یعنی نه اینکه خدا نداند. نه، خدا می‌داند و لکن آن ظهور و بروز باید در مقام تحقق محکی خارجی انجام بشود، نه در مقام اجمال. این فرق بین این دو علم است.

تمام حقیقت سلوک عبارت از حقایق علمیه

پس ما دو نوع علم داریم؛ علم اول علم صرف یک صورت ذهنیه است ولی علم به معنای انکشاف، انکشاف چه موقع واقع می‌شود؟ انکشاف وقتی است که صورت خارجی پیدا بکند و این انکشاف استناد به پروردگار داده شده یعنی برای خدا انکشاف بشود، نه انکشاف به معنای صورت علمیه بلکه انکشاف به معنای تحقق معلوم و هنوز که معلوم در خارج محقق نشده است. بنابراین استناد این انکشاف ...

آخر چون ما نسبت به علم آشنایی نداریم و آشنایی ما با این حقیقت علمیه کم است فقط به عنوان یک صورت می‌دانیم نه به عنوان یک واقعیت خارجی و این یک مطلبی است که کم کم سالک در مقام حرکت و سیر

۱. دویبیتی‌های باباطاهر، دویبیتی ۴۰:

متاع کفر و دین بی‌مشتتری نیست *** گروهی آن گروهی این پسندند

۲. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۹:

«قبل از این عمل نجوی، صدقه و هدیه‌ای به نزد رسول الله پیش بیاورید.»

و سلوک به این نکته می‌رسد که اصلاً تمام حقیقت سلوک عبارت از حقایق علمیه است. سلوک چیزی جز حقایق علمیه نیست! نه صرف اطلاع، اطلاع برای خیلی‌ها حاصل می‌شود. اطلاع یعنی صورت‌برداری.

فرق فقیه غیر عارف با فیلسوف و عارف

اگر شما فتوحات مکیه را هم جلوی‌تان بگذارید و از اول تا آخر چهار جلد را بخوانید نسبت به یک مراتب اسماء و صفات اطلاعی پیدا می‌کنید. هر کسی به مقتضای فهم و ادراکش اطلاع پیدا می‌کند ولی آیا انسان به انکشاف و آن حقیقت واقعیت او می‌رسد؟! نمی‌رسد. بله، اینها کمک می‌کنند و انسان را سوق می‌دهند و در انسان میل و کشش نسبت به این مسائل پیدا می‌کنند و در این هم شکی نیست. تمام مسائل فلسفی و عرفانی در این باب است که انسان را به حقایق عالم وجود آشنا می‌کند **وَ كَمْ فَرَقٍ بَيْنَ مَنْ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَى هَذِهِ الْعُلُومِ الْإِلَهِيَّةِ وَالْمَعَارِفِ الْحَقَّةِ وَ بَيْنَ مَنْ التَّبَعِ عَلَيْهَا وَ اشْتاقَ إِلَيْهَا وَ يَتَمَيَّلُ إِلَيْهِ النَّفُوسِ**. اگر کسی نسبت به این مطالب اطلاع نداشته باشد گرچه رساله عملیه او به یک المنجد هم برسد، باز نمی‌تواند آنچه را که یک عارف - عارف حتی به عرفان نظری، نه به عرفان واقعی - و یک فیلسوفی که حقایق عالم وجود را با عقل ادراک کرده بتواند ادراک کند تا اینکه نسبت به او میل و اشتیاق پیدا کند. یک فرد فقیه هرچه هم که فقیه باشد و هرچه در روایات فقهی و اصول متضلع باشد، وقتی که با او از معارف صحبت کنید می‌بینید کمیتش در معارف لنگ است و افکار او به یک‌سری از مطالب محدود است. هرچه بخواهید برای او توضیح بدهید بابا آن حورالعینی که در عالم قیامت است، آن ارتباط علمی با حورالعین و آن حقیقت علمی و ربط علمی و انکشاف جذبات بین نفس حور و نفس انسان است که موجب آن التذاذات است، اصلاً نمی‌فهمد، [می‌گوید که] اصلاً چه داری می‌گویی؟! بابا خدا عمرت بدهد! نکیر و منکر هم این حرف‌ها را نمی‌فهمند که تو داری می‌زنی!

تَلْمِيذٌ: ... عَمُومِيَّةٌ نَدَارِدُكَ ... بِخَوَاهِدٍ بَازِرْكَ بِشُود!

استاد: آنجا دیگر بله، مشترک‌المنافع است!! می‌گوید که به ما هزارتا وعده دادند که این‌طوری است، آنجایش این‌طوری است، کله‌اش در مغرب هست و ناخن پایش در مشرق هست! شما دیگر ببینید بقیه مسائل چند فرسخ است!! بین زانو و پاهایش خیال می‌کنم دو هزار فرسخ باشد!! چون بین این طرف کره زمین تا آن طرف کره زمین تقریباً حدود بیست هزار کیلومتر است هان؟! یا بیشتر است؟! بیست هزار کیلومتر است، چهل هزارتا دور زمین، بیست هزار کیلومتر است. اگر مشرق و مغرب را حساب کنیم از این بیست هزار کیلومتر دو هزار کیلومتر به زانو می‌افتد و هزار کیلومترش به کله می‌افتد. این‌طور نیست آقا سید...؟! بقیه توضیحات را باید حضرت عالی بروید و امشب اندازه بگیرید که حورالعین این غول بی شاخ و دمی که خدا می‌خواهد روز قیامت به ما بدهد از حالا تکلیفمان را بدانیم که چه کار کنیم؟ ایشان چند برابر می‌شود؟

لذت عبارت از یک صورت برزخیه

مشکک بودن لذت

اما آن کسی که به حقایق علمی رسیده و متوجه شده که اصلاً هرچه مراتب علمی در انسان بالاتر برود مرتبه لذت بالاتر می‌رود و اصلاً لذت عبارت از یک صورت برزخیه است و حقیقتش همین طور رو به اشتداد است و در مقوله تشکیک به لذات ملکوتیه و جبروتیه و لاهوتیه می‌رسد و بعد به جایی می‌رسد که می‌فرماید: **«إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا؟»**^۱ خدا که دیگر حورالعین نیست! اگر [حورالعین] بر فرض تصورات اینها این و آن باشد که خدا این حرف‌ها را ندارد. امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: این لذت مصاحبت و مؤانست با تو در یک مرتبه‌ای است که دیگر به غیر از آن مرتبه نمی‌شود تصور کرد. دیگر شخص نمی‌تواند تصور کند. این را کنار روایاتی بگذارید که از امام صادق علیه‌السلام آمده است بر اینکه وقتی که مؤمن در عالم قیامت به مراتب پروردگار و اسماء و صفات صعود می‌کند مدام افراد، حورالعین، غلمان و امثال ذلک از خدا تقاضا می‌کنند که ما برای این آمده‌ایم اما او ما را سر کار گذاشته و پیش تو آمده است پس وضع ما در اینجا چیست؟ خدا می‌گوید که بابا برو یک سری به اینجا بزن و خلاصه یک دستی به سر آنها بکش و برگرد. روایاتش هست و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم در معادشناسی روایاتش را آورده‌اند که می‌آید و تا اینکه آنها می‌آیند با او مشغول بشوند یک مرتبه دوباره برمی‌گردد و به آنجایی می‌رود که دیگر اصلاً نمی‌شود برای آن تصور بشود و همین حرفی است که بقیه از بزرگان زدند:

چه التفات به لذات کائنات کند *** کسی که یافت دمی لذت وصال حبیب؟!
خیال ملک دو عالم نیاورد به خیال *** سری که نیست دمی خالی از خیال حبیب^۲

این همین حرف است منتها حالا چون بیچاره این شخص این حرف را زده کافر و مرتد و فاسق است و انحراف ایجاد کرده است. «کسی که یافت دمی لذت وصال حبیب»؛ این همین فرمایش امام سجاد علیه‌السلام در مناجات محبین است که حضرت می‌فرمایند یا فرض بکنید در دعای کمیل امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند و در سایر ادعیه که از ائمه علیهم‌السلام آمده همه اشاره به یک مطلب است. این عبارت از این مسئله است. حالا این را چه کسی می‌فهمد؟ آن کسی می‌فهمد که به حقیقت نوریه و تجرد در فلسفه و عرفان نظری رسیده باشد ولو عقلاً رسیده باشد و حقیقت نوریه علم را ادراک بکند. آن حقیقت نوریه علمیه در روایات حیض و نفاس به خدا نیست! آنجا کهنه و سنگ‌پا و از این گونی و چیزهای جدید هست که نمی‌دانم چه

۱. زاد المعاد، ج ۱، ص ۴۱۲، مناجات المحبین.

۲. غزلیات شمس مغربی، غزل ۱۲.

هستند! خلاصه اینها آنجا هست. یا فرض کنید روایاتی که مربوط به شکایات نماز و فلان و این حرف‌ها هستند. اینها در روایات دیگر آمده و در مطالب دیگر مکتب وحی هست و هر کدام از اینها جایگاه خودش را دارد و انسان بدون دریافت این مطالب فلسفی و عرفانی کمیتش لنگ است آقا جان! هر چه هم در سایر مطالب غور کند باز کمیتش لنگ است.

خلاصه این علم عبارت از انکشاف آن حقیقت علمیه است. یعنی وقتی که انسان به آن حقایق علمیه رسید، یعنی نفسش با آن حقایق علمیه اتحاد پیدا می‌کند. این را رشد و ارتقاء سلوکی می‌گویند. بگذریم!

معنای ﴿لِيَعْلَمَ اللَّهُ﴾ در آیات قرآن

این علم خارجی که آمد ﴿لِيَعْلَمَ اللَّهُ﴾ یعنی انکشاف خارجی برای پروردگار پیدا بشود. چرا این انکشاف برای اوست؟ چون سلسله علل به او منتهی می‌شود. اینکه می‌فرماید: انکشاف برای پروردگار ﴿لِيَعْلَمَ﴾ استناد علم به پروردگار است یعنی پروردگار در مقام علیت و انکشاف خارجی علیت را به مرحله تام و کمال می‌رساند و آن چه وقت است؟ همان وقتی است که این فرد در مقام جهاد شهید بشود، همان وقتی است که این فرد در مقام انفاق فلان انفاق را بکند، همین است که این فرد در مقام عبادت به فلان مطلب عبادی قیام کند و به تهجد و ازهاد قیام کند. این یعنی علیت سلسله علل به مرتبه بروز و ظهور خارجی. بنابراین استناد به ﴿لِيَعْلَمَ اللَّهُ﴾ بر این اساس است. البته با توجیهاات و با یک مقداری ضمّ ضمائم.

اما صحبت در این است که علم در ذات پروردگار این صورت معنا ندارد باشد یعنی پروردگار در مقام علمی و در آن مقام علم اجمالی فقط یک صورتی از اشیاء دارد و این صورت را هم پیش خودش نگه داشته تا وقتش که برسد به این صورت تحقق خارجی بدهد، آیا این طوری است؟! یعنی در ذات پروردگار صرفاً صور بدون محکی خارجی هست؟! اینکه معنا ندارد! معنا ندارد که یک صورت بدون محکی خارجی وجود داشته باشد و [معنا ندارد که] صورت و معلوم بالذات بدون معلوم بالعرض خارجی وجود داشته باشد!

معنای عالم بودن پروردگار نسبت به یک حقیقتی

بنابراین وقتی که ذات پروردگار نسبت به یک حقیقتی عالم است به چه معنایی است؟ به معنای تحقق نفس آن حقیقت در ذات پروردگار در مقام اجمال است. تحقق، نه صورت!

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۵:

«و برای آنکه خدا بداند.»

وجود صورت علمی همه موجودات در نفس امام علیه السلام

الآن همه موجودات در نفس امام علیه السلام صورت علمی دارند. صورت علمی یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه از صبح بلند شده و یک دوربین دستش گرفته است! این دوربین چند مگابایت دارد؟ تمام اشیاء در عالم و کره زمین را یکی یکی عکس برداری کرده بعد سراغ کره قمر رفته و بعد سراغ آن رفته و همه اینها در پرونده نگه داشته است. اینها چیست؟ چرت و پرت است آقا! اولاً که بعضی ها آمدند اصلاً انکار کردند و گفتند که امام و این حرفها چیست؟! خیال کردند حالا یک افراد و جمعیت زیاد... آخر داریم همه را با عقل خودمان مقایسه می کنیم.

تعریف از شخصیت مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی

من یک جا یک مطلبی می خواندم خیلی جالب بود، چندی پیش بود به مناسبتی یک مطلبی بود که یکی از آقایان ظاهراً مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی در نجف داشت تفسیر خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را می کرد و خیلی عالی تفسیر می کرد و خودش هم اهل حال بود. مرحوم شیخ الشریعة اهل فلسفه بود و همان کسی است که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم از ایشان در کتاب هایشان تعریف کردند. از افرادی بوده که قبلاً اهل فلسفه بود.

نتیجه مقایسه حقایق عالی با عقول ضعیفه خودمان

یک زمانی اصلاً نجف حوزه عرفان و فلسفه بود و از جمله ایشان که در ایام فاطمیه خودش هم منبر می رفت و هم خطبه را تفسیر می کرد. بعد وقتی که داشت این عبارات حضرت را [می خواند] چون خیلی خطبه عجیبی است اصلاً آدم مبهوت می شود که چطور حضرت نسبت به همه امور از تمام بواطن احکام دین همه را دارد بیان می کند! جهاد برای این است و نماز برای این است و ولایت برای این است، همین که داشت می گفت، این قضیه را یکی از بزرگان نقل می کند، یکی از این علمای معروف نجف کنار من نشسته بود، - اینکه می گویم که بدون اطلاع بر این مطالب و اینها همه ما کمیتمان لنگ است برای این است! - یک دفعه رو به من کرد و گفت: مگر می شود یک زن این مطالب را [بگوید] حتماً امیرالمؤمنین علیه السلام دیشب تعلیمش کرده و بعد حضرت بلند شده آمده این را گفته است! بعد یک دفعه تا این حرف را می زند اصلاً انگار به شیخ الشریعه الهام می شود، حالا یا می فهمد یا الهام می شود و یک عبارتی می گوید: **كَذِبَ الَّذِينَ يَقُولُونَ أَنَّهَا مُعَلَّمَةٌ!** همان آن این را می گوید! همان عمر، دومی آمد راجع به این قضیه همین حرف این عالم را زد مثل اینکه یک ارتباطی بینشان خلاصه هست! او هم گفت: **إِنَّهَا مُعَلَّمَةٌ!** علی یادش داده است! تا این عالم به این شخص که نشسته بوده رو

می کند و این حرف را می گوید یک دفعه آن شیخ الشریعه از آن بالا می گوید: **كذِبَ الَّذِينَ يَقُولُونَ أَنَّهَا مُعَلَّمَةٌ!** این هم به آن شخص رو می کند و می گوید که بفرما این هم جوابت!

این بی شعور این قدر نمی فهمد که بابا اینها مصدر ولایت هستند و دیگر زن و مرد معنا ندارد. ما ائمه را داریم به زن و مردی می شناسیم! ببینید مصیبت کجاست؟! آن وقت ما لواء داران دین هستیم به به به به! می گویم که این زن است مگر می شود یک هم چنین حرف هایی بزند! حالا اگر همین مرد باشد و علی بشود و شمشیر بکشد و سر عمر بن عبدود را بپندازد آهان! این می تواند! اگر کسی مثل حضرت زهرا علیها السلام باشد و هجده ساله باشد نمی تواند! هجده سال فقط تازه دودوتا چهارتا را فو قش بداند حالا خیلی نابغه باشد دوتا مسئله ریاضی هم بداند! این حرف ها چیست؟ این مطلب است! همه اینها به خاطر این است که دست ما از معرفت به مبانی کوتاه است اما داریم آن حقایق عالیه را با عقول ضعیفه خودمان مقایسه می کنیم و می گویم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه مگر می تواند؟! آقا مگر می شود امام زمان به تنهایی به یک یک افراد اطلاع داشته باشد؟ اگر بخواید [اطلاع داشته باشد] از خدا می خواهد و خدا هم به او می گوید که مثلاً در فلان حجره چه خبر است و الآن دارند نان و پنیر و سبزی می خورند! اگر بخواید بداند آن وقت از خدا می خواهد بعد خدا به او می گوید که آقا مثلاً در فلان حجره چه خبر است مثلاً نماز می خوانند، به این نحو هست. مگر می شود؟! صور علمیه در نفس امام علیه السلام یعنی نفس حقایق وجودیه خارجیّه در نفس امام! همین معنایش است. طبعاً این یک قدری احتیاج به توضیح دارد که إن شاء الله برای جلسه بعد بماند.

تمام آیات قرآن و روایات راه گشا به یک واقع

تلمیذ: همه این حقایق متدلی در وجود و نفس حضرت امام است چون عبارت علیت یا در واقع عبد بودن نسبت به پیغمبر و نسبت به وجود منحصر بودن....

استاد: همان حقیقت واحدیت است. واحدیت یعنی مقام بروز و ظهور ذات در اسماء، این یعنی ولایت!

تلمیذ: بعد ولی خدا هم به این مرتبه می رسد؟ آن اتحادی که پیدا می کند همین حالت نسبت به ولی خدا پیدا هست؟

استاد: بله، پیدا می شود.

تلمیذ: اسامی که می گذارند نسبت به حیات یا وجود اینها را قبلیش خدا در قرآن گفته است اما اگر در قرآن نکر از این حیات و قدرت نشده بود ما اینها را از کجا استنباط می کردیم؟

استاد: حالا اگر کسی قرآن نخوانده نمی داند خدا حیات دارد؟

تلمیذ: حیات به معنای استمرار وجود است و این را چون خدا گفته ما اسمش را حیات می گذاریم.

استاد: حالا اگر یک نصرانی قرآن نخوانده نمی فهمد خدا حیات دارد؟! تمام این آیات قرآن و روایات

راه گشا به یک واقع هستند نه اینکه اینها مانع هستند. یک وقت من یک عبارتی در مصاحبات مرحوم علامه

هست با کُربن دیدم که راجع به تقدم روح بر ابدان که ایراد کرده بود که محال است که روح مقدم باشد که در این حرف است و اصلاً چه کسی گفته که این محال است؟! بنا بر آن مطلبی که خدمت رفقا گفتیم مسئله همین است نه اینکه... به مرحوم علامه ایراد کرده بود در حالی که در قرآن یا در روایات روح مقدم ذکر شده است. این مسئله برای من خیلی عجیب بود و تعجب کردم که اولاً در آیات قرآن هست مسئله عالم ذر که در قرآن تصریح هست این همه اشاره به عالم ارواح می کند و مسئله سمبلیک نیست بلکه یک حقیقت عینیۀ خارجیۀ است که آن حقیقت عینیۀ خارجیۀ هنوز صورت زمانی پیدا نکرده است و روح که منوط به زمان نیست! وانگهی بعد ایشان می فرمایند که این روایات آحاد است و ما روایات آحاد را در این ارتباط قبول نمی کنیم! این مسئله خیلی عجیب می آید! یعنی به نظر می رسد که عقب نشینی از مواضع باشد. روایات در این زمینه هست و روایات هم درست است و آحاد هم نیست و روایاتی است که راجع به خلقت ابدان و ارواح ائمه این قدر روایات داریم که متواتر است نه اینکه مستفیض است؛ **«فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِهِ مُحَدِّقِينَ»** در زیارت جامعه و در زیارات دیگر قبل از اینکه خدا عالم را خلق کند ما در آنجا تسبیح می کردیم و... به به! پس اینها کجا رفت و این مسائل چه شد؟! **«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيكَ يَا جَابِرُ»**^۱ اینها آحاد نیست!

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

^۱ . غرر الأخبار، ص ۱۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۴، به نقل از ریاض الجنان. با قدری اختلاف در مصادر.